

استعفای وکیل در دادرسی مدنی

سعید محسنی^۱، مریم صادقی^{۲*}

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه فردوسی مشهد
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه فردوسی مشهد
(تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۹۱/۱۰/۱۲)

چکیده

استعفای وکیل دادگستری دارای آثار مهم نسبت به موکل و جریان رسیدگی است. عدم اطلاع موکل و دادگاه از استعفای وکیل و یا استعفای نابه‌هنگام وی ممکن است خسارات جبران‌ناپذیری برای موکل و یا زحمتهای نابجا برای دادگاه ایجاد نماید و یا موجب اطاله دادرسی شود. به همین جهت وجود ضوابط جامع و کامل درخصوص استعفای وکیل شایسته و بایسته است. عدم رعایت ضوابط مزبور توسط وکیل، بسته به مورد، موجب مسؤولیت انتظامی، مدنی و یا هر دو مسؤولیت می‌گردد. با توجه به لزوم حفظ حقوق موکل، برخی اقدامات وکیل مستعفی قابل پذیرش است. در این میان تقدیم دادخواست ناقص توسط وی که اصولاً تخلف انتظامی بوده، مورد پذیرش قرار گرفته است. همچنین قانون‌گذار در برخی موارد به‌رغم ابلاغ به وکیل، تجدید ابلاغ به موکل را لازم دانسته، حتی در صورت اثبات بی‌اطلاعی موکل از استعفا، تاریخ اطلاع را ملاک محاسبه مواعد قرار داده که می‌تواند برای حقوق طرف مقابل مخاطره‌آمیز بوده، موجبات اطاله دادرسی و نیز تبانی وکیل و موکل را فراهم آورد. در نتیجه اصلاح ترتیبات اخیر بایسته به‌نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی

وکیل دادگستری، استعفا، موکل، دادگاه، دادرسی، مسؤولیت.

مقدمه

به موجب قواعد عام حقوق مدنی، وکالت عقدی جایز است و هر یک وکیل و موکل هر زمان که اراده کنند، می‌توانند قرارداد را فسخ نمایند و در این میان نیازمند توجیه و ابراز دلیل منطقی نیستند. وکیل دادگستری نیز به همین ترتیب ممکن است در هر مرحله یا مقطع دادرسی از سمت خود استعفا دهد. لیکن مسأله‌ای که استعفای وکیل دادگستری را از سایر وکلا متمایز می‌سازد، وظایف خاص صنفی و شغلی او و نیز لزوم حفظ حقوق موکل و نیز رعایت اصول و مصالح حاکم بر دادرسی است. به‌ویژه این‌که از سویی، از وکیل دادگستری توقع می‌رود که در حفظ و احقاق حقوق موکل خویش، تمام اقدامات قانونی لازم را انجام دهد و حتی در صورتی که قصد استعفا دارد، به‌نحوی عمل نماید که موکل از استعفای وی زیان نبیند. از سوی دیگر، وکیل دادگستری مکلف به رعایت عدالت و ملزم به همکاری با دستگاه قضا در جهت تسهیل امر دادرسی بوده، اصولاً از اقداماتی که جریان دادرسی را با مشکل یا تأخیر مواجه سازد، ممنوع بوده، احتمالاً با مسؤولیت انتظامی مواجه خواهد بود.

استعفای نابه‌هنگام وکیل از یک سو و عدم اطلاع‌رسانی به دادگاه و موکل از سوی دیگر، ممکن است تبعات جبران‌ناپذیری برای موکل و نیز زحمت‌های نابجا برای دادگاه ایجاد نماید. ضمن این‌که فقدان ضوابط جامع و کامل ممکن است موجب تسهیل تبانی وکیل و موکل برای تضییع حقوق طرف مقابل و اطاله دادرسی باشد. به همین جهت قانون‌گذار در مواد مختلف قانون به مسأله زوال سمت وکیل (از جمله استعفای وی) پرداخته است. در این راستا، قانون‌گذار پس از انقلاب (قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹) نسبت به قانون‌گذار قبل از انقلاب (قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸) بیشتر به حقوق موکل توجه نموده که ارزیابی آثار مثبت و منفی ابتکار مزبور شایسته تحقیق است.

بدیهی است با توجه به ابعاد سه‌گانه تأثیر استعفای وکیل (تأثیر بر موکل، دادگاه و خود وکیل)، استعفای مزبور دارای اهمیت بسیار زیادی است. بنابراین در خصوص مسأله

استعفای وکیل، باید از سویی، حقوق و تکالیف وکیل و از سوی دیگر، حقوق و تکالیف موکل و به علاوه حقوق و تکالیف دادگاه مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. البته نقش زمان در استعفای وکیل دادگستری نیز حائز اهمیت است. توضیح این که هر چند برخی از آثار استعفای وکیل مشترک در تمام زمانها است، لیکن در موارد مهمی استعفای وکیل بسته به زمان استعفا، دارای آثار متفاوتی است. ممکن است پس از انعقاد قرارداد وکالت و قبل از اعلام مراتب به دادگاه، وکیل اقدام به استعفا نماید. بدیهی است در این صورت نیز همانند سایر موارد، وکیل باید مراتب استعفای خود را به موکل اطلاع دهد، لیکن از آن جایی که استعفا در این مرحله هیچ تأثیری بر جریان دادرسی ندارد، در قلمرو تحقیق حاضر قرار ندارد. این پژوهش در صدد بررسی آثار استعفای وکیل پس از اعلام وکالت به دادگاه و حقوق و تکالیف مربوط به آن است. در این راستا، ممکن است وکیل قبل از تشکیل جلسه دادرسی استعفا دهد و یا این که استعفای وکیل در جلسه دادرسی انجام شود. همچنین ممکن است استعفای وکیل پس از ختم دادرسی صورت پذیرد.

استعفای وکیل قبل از تشکیل جلسه دادرسی

با توجه به جواز عقد وکالت، ممکن است وکیل دادگستری قبل از تشکیل جلسه دادرسی، از سمت خود استعفا دهد.^۱ با توجه به آثار بسیار مهمی که استعفای مزبور نسبت به دادگاه و موکل دارد، اعلام آن، تکلیف وکیل به شمار آمده است. بنابراین پس از تبیین تکلیف وکیل مستعفی مبنی بر اطلاع رسانی در خصوص استعفای خویش، به بررسی آثار استعفای مزبور خواهیم پرداخت.

تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع رسانی

بدیهی است در صورت استعفای وکیل، وی سمت نمایندگی خود را از دست داده، اصولاً حق ندارد از طرف موکل اقدامی انجام دهد. در امر وکالت دادگستری، کتمان استعفای وکیل توسط وی ممکن است برای موکل و دادگاه تبعاتی در پی داشته باشد. زیرا

۱. منظور از جلسه دادرسی، اعم از جلسه اول دادرسی و جلسات احتمالی بعدی است.

از سویی، موکل به جهت اعتماد مشروع ایجاد شده و به تصور این که وکیل انتخابی از حقوق وی دفاع خواهد نمود، اقدام لازم برای دفاع از حقوق خود به عمل نخواهد آورد. از سوی دیگر، در صورت دخالت وکیل در پرونده قضایی، در برخی موارد دفتر دادگاه ملزم است به جای ابلاغ به اصیل، مراتب مورد نظر را به وکیل ابلاغ نماید. بنابراین علاوه بر این که وکیل تکلیف دارد مراتب استعفای خویش را به موکل به اطلاع دهد، مکلف به اطلاع‌رسانی به دادگاه نیز می‌باشد. نقض هر یک از تعهدات مزبور موجب مسؤلیت وی خواهد بود.

تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی به موکل

در خصوص این سؤال که آیا وکیل مستعفی تکلیفی در اطلاع‌رسانی و اعلام استعفای خویش به موکل دارد، حکم ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی قابل توجه است. به موجب پاراگراف دوم این ماده، «... وکیلی که دادخواست تقدیم کرده، در صورت استعفاء، مکلف است آن را به اطلاع موکل خود برساند و پس از آن موضوع استعفای وکیل و اخطار رفع نقص توسط دادگاه به موکل ابلاغ می‌شود، رفع نقص به عهده موکل است.»^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ماده ۳۹ از تکلیف اطلاع‌رسانی وکیلی سخن می‌گوید که دادخواست تقدیم نموده است. در نتیجه، این سؤال مطرح می‌شود که آیا تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی به موکل صرفاً ناظر به فرضی است که وکیل مزبور اقدام به تقدیم دادخواست کرده باشد یا حکم ماده ۳۹ مقید به مورد نبوده، در تمام مواردی که وکیل

۱. متن اولیه ماده ۳۹ که در جلسه ۲۷۵ دور پنجم مجلس شورای اسلامی تصویب گردید، بدین ترتیب بود: «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط تعیین وکیل جدید دادرسی را تعقیب نماید. استعفای وکیلی که دادخواست را تقدیم کرده، بدون اطلاع آن به موکل تا پایان موعد تکمیل دادخواست یاد شده، بی‌اثر خواهد بود و موجب ابلاغ اخطار رفع نقص به موکل نمی‌باشد.» متن مزبور پس از چند نوبت ایراد توسط شورای نگهبان و اعمال اصلاحاتی در جلسات ۳۳۹ و ۳۵۹، بالأخره در جلسه ۳۷۱ دور پنجم مجلس، به شکل متن موجود ماده ۳۹ به تصویب نهایی رسید. برای ملاحظه مشروع مذاکرات مجلس در دور پنجم قانون‌گذاری، رک.

استعفا می‌دهد، تکلیف دارد که مراتب استعفای خویش را به موکل اطلاع دهد؟ برخی از نویسندگان برداشت نخست را پذیرفته، و معتقدند که تنها وکیلی که دادخواست تقدیم کرده، مکلف است استعفای خود را به موکل خود اطلاع دهد (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰؛ مهاجری، ۱۳۷۹، ص ۷۵؛ زراعت و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۴۷). بر اساس این عقیده، تکلیف مذکور در ماده ۳۹ ناظر به هر وکیلی نیست. زیرا از سویی، صرفاً ناظر به وکیل خواهان است و وکیل خوانده چنین تکلیفی ندارد. زیرا وکیل خوانده اقدام به تقدیم دادخواست ننموده است. البته منظور از خواهان صرفاً خواهان دعوی اصلی نبوده، خواهان دعاوی طاری را نیز شامل می‌شود. از سوی دیگر، منظور از وکیل خواهان، وکیلی است که اقدام به تقدیم دادخواست نموده باشد. بنابراین در صورتی که خواهان خود اقدام به تقدیم دادخواست نموده و متعاقب آن مبادرت به معرفی وکیل نماید، موضوع از شمول حکم ماده ۳۹ خارج خواهد بود.

بر خلاف آن چه نقل شد، به نظر می‌رسد نمی‌توان به ظاهر ماده مزبور پای‌بند شد. زیرا هر چند انشا حکم توسط قانون‌گذار به نحو شایسته‌ای صورت نگرفته و از این جهت قابل انتقاد و البته قابل اصلاح است، لیکن به نظر می‌رسد قانون‌گذار در مقام بیان نبوده و منظور از انشا ماده ۳۹، انحصار تکلیف اطلاع‌رسانی به وکیل تقدیم‌کننده دادخواست و رفع تکلیف از سایر وکلا نبوده است. بنابراین باید از ظاهر ماده مزبور دست برداشته، با توجه به ملاک حکم ماده ۳۹، وکیل مستعفی را در تمام فروض ملزم به اعلام استعفا به موکل دانست. در واقع هیچ تفاوتی میان استعفای وکیلی که دادخواست تقدیم نموده با استعفای وکیلی که دادخواست تقدیم نکرده، از حیث لزوم یا عدم لزوم اطلاع‌رسانی به موکل وجود ندارد.

البته در فرض استعفای وکیلی که دادخواست تقدیم نموده، این سؤال قابل طرح است که در صورت ناقص بودن دادخواستی که وکیل تقدیم نموده، اخطار رفع نقص به وکیل مستعفی باید ابلاغ شود یا ابلاغ خطاب به شخص موکل صورت می‌پذیرد. ماده ۳۹ در مقام بیان حکم این مسأله، مقرر نموده که اخطار رفع نقص باید به شخص موکل ابلاغ شود. حکم مزبور به موجب نظریه مشورتی شماره‌ی ۷/۳۳۵ مورخه‌ی ۱۳۸۳/۱/۱۹ (اداره کل

تدوین و تنقیح قوانین و مقررات، ۱۳۸۴، ص ۹۹) نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی به دادگاه

در خصوص تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی به دادگاه، مستند قانونی صریحی وجود ندارد. البته ممکن است از پاراگراف نخست ماده ۳۹ عدم تکلیف وکیل به اطلاع‌رسانی استنباط گردد. به موجب این ماده، «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعه موکل یا معرفی وکیل جدید، حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌گردد».

استفاده قانون‌گذار از عبارت شرطی «در صورتی که» ممکن است حمل بر اختیار وکیل گردد. توضیح این‌که اگر وکیل استعفای خود را به دادگاه اعلام کند، دادگاه به شخص موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و در این صورت دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌گردد. لیکن اگر وکیل مراتب استعفای خود را اعلام ننماید، دادگاه نیز تکلیفی به اخطار و نیز توقیف دادرسی نخواهد داشت. به دیگر سخن، قانون‌گذار در ماده ۳۹ در فرض اعلام استعفا توسط وکیل، تکالیفی را به عهده دادگاه گذارده ولی سخنی از تکلیف وکیل به اعلام استعفا مطرح ننموده است.

هم‌چنین ممکن است در تأیید برداشت مزبور، ادعا شود که وقتی وکیل متعهد به اطلاع‌رسانی به موکل است و به این وظیفه قانونی خود عمل می‌نماید، دیگر نیازی به اعلام مراتب به دادگاه وجود ندارد. به اعتقاد برخی، موکل پس از اطلاع از استعفای وکیل، با احتمال و پیش‌بینی اقدامات دادگاه، مکلف است استعفای وکیل خود را به دادگاه اعلام نماید (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱).

به علاوه ممکن است ادعا شود که اثر اطلاع‌رسانی به دادگاه در این است که دادگاه نیز مراتب را به موکل اطلاع می‌دهد. در حالی که این هدف با تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی به موکل تحصیل حاصل خواهد بود.

با این‌همه به نظر می‌رسد که وکیل دادگستری تکلیف دارد تا مراتب استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد. زیرا در فرضی که وکیل دادگستری در یک پرونده قضایی اعلام وکالت

نموده، دفتر دادگاه اصولاً مکلف است به جای ابلاغ به اصیل، امر ابلاغ را خطاب به وکیل انجام دهد. بدیهی است در صورت عدم اعلام استعفا، دفتر دادگاه همچنان امر ابلاغ را خطاب به وکیل و به آدرس وی انجام خواهد داد. در نتیجه حقوق شخص اصیل در معرض خطر قرار می‌گیرد. این مسأله نتیجه عدم اطلاع‌رسانی توسط وکیل به دادگاه است. در واقع از وکیل دادگستری توقع می‌رود که به‌نحوی اقدام نماید که در جریان دادرسی، در اثر اقدام یا عدم اقدام وی خسارت ناروا وارد نیاید.

به ویژه این که عدم اطلاع‌رسانی وکیل مستعفی به دادگاه در خصوص استعفا، تخلف انتظامی محسوب می‌شود که در بند بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بدیهی است پیش‌بینی ضمانت اجرای مزبور، نشان از تکلیف وکیل دارد.

ادعای این که با توجه به تکلیف اطلاع‌رسانی وکیل به موکل، اطلاع‌رسانی بعدی توسط دادگاه به موکل تحصیل حاصل است، دقیق نمی‌باشد. زیرا اعلام مراتب توسط دادگاه به موکل، علاوه بر اطلاع‌رسانی، دارای آثار حقوقی دیگری است. در واقع در فرض اطلاع‌رسانی وکیل به موکل و ناآگاهی دادگاه از استعفا، دادگاه ابلاغ‌ها را خطاب به وکیل انجام می‌دهد و ابلاغ‌های مزبور دارای آثار قانونی خواهد بود و اطلاع‌رسانی وکیل به موکل صرفاً سبب برائت وکیل از مسؤولیت مدنی خواهد شد. به عبارت دیگر، چنانچه موکل در فرض اطلاع از استعفای وکیل خود، نسبت به حضور در جلسه دادگاه و حسب مورد انجام تکالیف و اقدام برای حقوق خود قصور ورزد، طبق قاعده‌ی اقدام، خود مسؤول زیان وارده به خویش خواهد بود. لیکن در صورت اطلاع دادگاه از مسأله استعفا، دادگاه ملزم خواهد بود ابلاغ‌ها را خطاب به شخص موکل و به آدرس وی و یا وکیلی که جدیداً معرفی می‌نماید، انجام دهد. در غیر این صورت ابلاغ به‌درستی انجام نشده، فاقد آثار قانونی است.

ضمانت اجرای تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی

عدم اطلاع‌رسانی وکیل مستعفی به دادگاه و موکل خود، ممکن است موجب مسؤولیت مدنی وکیل یا مسؤولیت انتظامی وی یا هر دو مسؤولیت گردد.

از آن جایی که تکلیف مورد بررسی جزء وظایف شغلی وکیل است، عدم انجام آن مسؤولیت انتظامی وکیل را به دنبال خواهد داشت. در خصوص مسؤولیت انتظامی وکیل

در اثر عدم اطلاع‌رسانی به موکل و دادگاه، بند ۵ ماده ۷۷ اصلاح آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری قابل توجه است. مقرر مزبور مسأله مورد بررسی را یکی از تخلفات انتظامی وکلا برشمرده و برای آن مجازات کاهش حدود صلاحیت و تنزیل درجه را پیش‌بینی نموده است. تخلف مذکور در مقرر مزبور بررسی این است که وکیل «... استعفای خود را از وکالت به موکل و دادگاه اطلاع ندهد و یا وقتی اطلاع دهد که موکل مجال کافی برای تعیین وکیل دیگر برای معرفی به دادگاه نداشته باشد.» تبصره‌ی ماده مزبور در خصوص نحوه‌ی اعمال مجازات انتظامی تخلف مورد بررسی چنین مقرر کرده است: «اعمال مجازات درجه‌ی ۴ برای وکلای پایه یک دادگستری موجب کاهش صلاحیت به میزان وکلای پایه‌ی دو، و برای وکلای پایه‌ی ۲ به میزان کارآموزان وکالت برای مدت معین (بین سه ماه تا سه سال) می‌شود. و برای کارآموزان منجر به تعلیق پروانه‌ی کارآموزی به مدت معین می‌شود»

همان‌گونه که برخی بیان داشته‌اند، به نظر می‌رسد قانون‌گذار با پیش‌بینی تخلف انتظامی مزبور قصد داشته که از اطاله دادرسی توسط وکیل و اضرار به موکل جلوگیری شود (سمامی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳).

در صورت بروز تخلف مزبور، موکل می‌تواند و دادگاه نیز می‌تواند و بلکه باید مراتب را جهت رسیدگی در دادرسی انتظامی وکلا، به کانون وکلا اعلام نماید.

در خصوص مسؤلیت مدنی وکیلی که استعفای خود را به موکل اطلاع نداده، باید گفت که وکیل مزبور به تکلیف قانونی خود عمل ننموده است. بدیهی است نقض تکلیف قانونی تقصیر به شمار می‌آید (ارجاع به منابع مسؤلیت مدنی) و تقصیر یکی از مبانی مسؤلیت مدنی است. در واقع به موجب ماده ۱ قانون مسؤلیت مدنی^۱، چنانچه در اثر تقصیر شخصی، خسارتی به دیگری وارد آید، شخص مقصر مسؤول جبران خسارت خواهد بود. بنابراین چنانچه وکیل مستعفی مراتب استعفای خود را به موکل اطلاع ندهد،

۱. ماده ۱ «هر کس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتنی یا به هر حق دیگری که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده، لطمه‌ای وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود، مسؤول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد.»

مرتکب تقصیر شده و چنانچه از این تقصیر خسارتی به موکل وارد آید، مسؤول جبران خسارت خواهد بود.

در توجیه مسؤولیت مدنی باید توجه داشت که وکیل دادگستری به واسطه حرفه‌ای که در آن فعالیت می‌کند، باید نسبت به حسن جریان دادرسی اعمال مراقبت نماید. در واقع وی تعهد کرده است، با بهره‌گیری از قدرت پیش‌بینی خود و مهارت‌هایش جهت حفظ منافع موکل خود اقدام نماید.^۱ بنابراین هر اقدامی که خلاف این تعهد انجام گیرد، تقصیر شغلی وی محسوب بوده، موجبات ضمان وی را فراهم می‌آورد. نکته مهمی که در خصوص تقصیر وکیل باید در نظر داشت این است که رفتار متعارف یک وکیل به‌عنوان معیار تمیز خطا از صواب باید در نظر گرفته شود (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۳۶۶).

عدم اطلاع‌رسانی استعفا به دادگاه نیز تقصیر وکیل محسوب است. بنابراین چنانچه از این جهت خسارتی به موکل وارد آید، وکیل مکلف به جبران آن خواهد بود. لیکن در این خصوص باید توجه داشت که تصور ورود خسارتی که متناسب به تقصیر وکیل باشد، مشکل است. زیرا چنانچه وکیل استعفای خود را به موکل اعلام نموده باشد، عدم اعلام آن به دادگاه موجب خسارت به موکل نخواهد بود. زیرا موکل آگاه از استعفا، می‌تواند شخصاً یا با استخدام وکیل جدید، از حقوق خود دفاع نماید. بدیهی است عدم دفاع مقتضی، به خود موکل منتسب بوده، رابطه سببیت (به‌عنوان یکی از ارکان مسؤولیت مدنی) میان تقصیر وکیل و زیان وارده وجود ندارد. بنابراین از این جهت مسؤولیتی متوجه وکیل نخواهد بود. بدیهی است در فرض اطلاع موکل از استعفای وکیل، زیان ناشی از عدم دفاع مقتضی به خود موکل منتسب می‌باشد. زیرا در این مورد موکل خود مرتکب تقصیر و نسبت به حقوق خود مرتکب بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی شده است. همین امر سبب شده است که رابطه سببیت (به‌عنوان یکی از ارکان مسؤولیت مدنی) میان تقصیر وکیل و زیان وارده وجود نداشته باشد و طبق قاعده‌ی اقدام، موکل مسؤول ضرر وارده به خود محسوب گردد.^۲

۱. برای مطالعه بیشتر در این خصوص، رک. (قهرمانی، ۱۳۸۴).

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر، رک. (کاظمی، ۱۳۸۴).

آثار استعفای وکیل قبل از تشکیل جلسه دادرسی

پس از بررسی تکلیف وکیل نسبت به اطلاع‌رسانی به موکل و دادگاه شایسته است، آثار اطلاع‌رسانی در دو فرض مورد بررسی قرار داد. در برخی موارد وکیل دادگاه را در جریان استعفایش قرار می‌دهد، که این اطلاع‌رسانی منشأ آثاری خواهد بود و گاهی در اطلاع‌رسانی به دادگاه قصور ورزیده و صرفاً موکلش را از استعفا مطلع می‌نماید، که در اثر این امر ممکن است، وکیل، موکل و یا دادگاه تحت تاثیر قرار گیرند.

اثر اعلام استعفا به دادگاه

در اثر استعفای وکیل، موکل باید شخصاً یا با معرفی وکیل جدید، نسبت به دفاع از حقوق خود اقدام نماید. استعفای وکیل نسبت به دادگاه نیز دارای آثاری است. برای بررسی این آثار باید به تحلیل مواد ۳۹، ۴۰ و ۴۳ پرداخت.

به موجب ماده ۳۹، «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید و دادرسی تا مراجعه موکل یا معرفی وکیل جدید، حداکثر به مدت یک ماه متوقف می‌گردد. وکیلی که دادخواست تقدیم کرده در صورت استعفاء، مکلف است آن را به اطلاع موکل خود برساند و پس از آن موضوع استعفای وکیل و اخطار رفع نقص توسط دادگاه به موکل ابلاغ می‌شود، رفع نقص به عهده موکل است».

ماده ۴۰ در این خصوص مقرر می‌دارد: «در صورت فوت وکیل یا استعفا یا عزل یا ممنوع شدن یا تعلیق از وکالت یا بازداشت وی چنانچه اخذ توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، دادگاه مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و با ذکر موارد توضیح به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید در موعد مقرر برای ادای توضیح حاضر شود».

به موجب ماده ۴۳، «عزل یا استعفای وکیل یا تعیین وکیل جدید باید در زمانی انجام شود که موجب تجدید جلسه دادگاه نگردد، در غیر این صورت دادگاه به این علت جلسه را تجدید خواهد کرد».

ممکن است وکیل دادگستری پیش از جلسه دادرسی از وکالت استعفا داده، دادگاه را از این مسأله مطلع نماید. در این صورت دادگاه تکلیف خواهد داشت، بر اساس ماده ۳۹

قانون آیین دادرسی مدنی، مراتب استعفای وکیل را به موکل اطلاع و اخطار نماید که شخصاً یا با معرفی وکیل جدید دادرسی را ادامه دهد. از آنجا که لازمه چنین اخطاری به موکل اعطای فرصت کافی به وی برای آمادگی دفاع و احتمالاً انتخاب وکیل جدید است، قانون‌گذار پیش‌بینی کرده که تا مراجعه موکل و یا معرفی وکیل جدید، حداکثر به مدت یک ماه دادرسی متوقف خواهد شد.

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، مقررات استعفای وکیل در قانون آیین دادرسی کنونی ظاهر انتقاد برانگیزی دارد. زیرا از سویی، به استناد ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی، دادرسی مدتی توقیف خواهد شد. از سوی دیگر، ماده ۴۰ و ماده ۴۳ قانون مزبور استعفای وکیل را موجب تأخیر دادرسی و موجب تجدید جلسه دادرسی نمی‌داند.

به نظر می‌رسد برای جمع بین مواد به ظاهر متعارض مذکور در فوق، باید گفت چنانچه وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه در هر صورت وظیفه خواهد داشت مراتب را به موکل اخطار دهد و تا معرفی وکیل جدید، حداکثر به مدت یک ماه دادرسی متوقف خواهد ماند. اما در عین حال این توقیف نمی‌تواند موجب تجدید جلسه دادرسی شود. به دیگر سخن، چنانچه وکیل قبل از جلسه دادرسی و پیش از تعیین زمان جلسه دادگاه و ابلاغ اخطار آن، از سمت خود استعفا دهد، دادگاه اولاً بر اساس ماده ۳۹، مراتب استعفا را به موکل اطلاع می‌دهد و ثانیاً به دلیل زوال سمت وکیل، وی در دادرسی حق مداخله نخواهد داشت و دادگاه نیز کلیه‌ی اخطارها از جمله اخطار جلسه دادرسی (ابلاغ وقت رسیدگی) را به شخص موکل و یا وکیل جدید وی ابلاغ می‌کند.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که، چنانچه بعد از ابلاغ وقت رسیدگی به وکیل، وی از سمت خود استعفا دهد، دادگاه چه تکلیفی خواهد داشت؟

بدیهی است چنانچه بعد از اخطار جلسه دادرسی وکیل از سمت خود استعفا دهد، دادگاه باید بر اساس ماده ۳۹ مراتب استعفا را به موکل ابلاغ نماید. اما آنچه مهم است پاسخ به این سؤال است که آیا به‌رغم ابلاغ وقت رسیدگی به وکیل در زمانی که وی دارای سمت بوده، ابلاغ مجدد به موکل جهت حضور در جلسه دادرسی ضرورت دارد یا ابلاغ قبلی به موکل معتبر بوده، نیازی به ابلاغ جدید به شخص موکل نیست؟

در پاسخ باید گفت، به‌رغم عدم تغییر زمان جلسه دادگاه و تجدید آن، از آنجا که وکیل قبل از شروع جلسه دادرسی استعفا داده و لازم است که موکل فرصت کافی برای آمادگی دفاع داشته باشد، ابلاغ مجدد وقت رسیدگی به موکل لازم است. بنابراین بدون ابلاغ وقت رسیدگی به موکل، مقدمات رسیدگی فراهم نبوده، جلسه رسیدگی باید تجدید شود (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱؛ ۱۳۹۰، ص ۱۸۲).

چنانچه برای تجدید ابلاغ خطاب به موکل در فرض مورد بررسی، فرصت کافی وجود داشته باشد، مشکلی پیش نخواهد آمد. لیکن چنانچه پیش از شروع جلسه دادرسی و در زمانی که فرصت کافی برای ابلاغ وقت رسیدگی به موکل و اطلاع وی وجود نداشته باشد، چه باید کرد؟ به‌نظر می‌رسد با توجه به تصریح ماده ۴۳ تجدید جلسه مجاز نخواهد بود. در نتیجه دادگاه ضمن ابلاغ مراتب به موکل و صرف‌نظر از این که ابلاغ در چه تاریخی صورت پذیرد، جلسه رسیدگی را برگزار خواهد نمود. بدیهی است در صورت ورود زیان به موکل، وکیلی که در انجام تکلیف قانونی خود کوتاهی کرده، مسئولیت خواهد داشت.

اثر اعلام استعفا به موکل

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، چنانچه وکیل به‌رغم اطلاع‌رسانی به موکلش، دادگاه را در جریان استعفایش قرار ندهد و به دلیل عدم اطلاع دادگاه، اخطارها و ابلاغ‌ها همچنان به وی ارسال شود، او مسئولیت مدنی در قبال موکل خود نخواهد داشت. هم‌چنین موکل نمی‌تواند نسبت به اقدامات دادگاه در خصوص ابلاغ اوراق و دستورات قضایی به وکیل مزبور معترض باشد. به دیگر سخن، موکل خود مسئول زیان‌های احتمالی و مخاطراتی است که حقوقش را مورد تهدید قرار داده است. در واقع موکلی که از استعفای وکیلش مطلع شده، خود نیز مکلف است مراتب را به مرجع قضایی اعلام نماید (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱).

به همین ترتیب، به‌نظر می‌رسد اگر پیش از جلسه دادرسی و پس از ابلاغ وقت رسیدگی، وکیل از سمت خود استعفا دهد و موکل خود را در جریان قرار دهد، خود را در برابر زیان‌های احتمالی که به موکل وارد خواهد آمد، مصون می‌دارد. زیرا موکل با علم به این‌که وکیل مزبور فاقد سمت گردیده، باید شخصاً یا با معرفی وکیل جدید دادرسی را

ادامه دهد و از حقوق خود دفاع نماید. در واقع عدم پیگیری توسط موکل اقدام علیه خود محسوب است.

استعفای وکیل در جلسه دادرسی

یکی دیگر از اموری که بررسی مسایل مربوط به آن شایسته و بایسته می‌نماید، استعفای وکیل در جریان جلسه دادرسی است.

وقتی اصحاب دعوا دفاع از حقوق خود را به وکیل دادگستری محول می‌نمایند، توقع دارند که وکیل مزبور با استفاده از امکانات قانونی و اشرافی که نسبت به مقررات دارد به نحو احسن از حقوق ایشان دفاع نمایند. به همین دلیل با خیالی آسوده صرفاً نظاره‌گر و منتظر نتیجه دعوا خواهند ماند و احتمالاً در جلسه دادرسی شرکت نمی‌کنند.

حال سؤال این است که چنانچه به‌رغم اعتماد مشروعی که برای موکل پیش آمده و احتمالاً در جلسه دادگاه حاضر نشده یا اگر حاضر شده، آمادگی لازم برای دفاع ندارد، وکیل وی در جلسه دادرسی از سمت خود استعفا دهد، چه باید کرد و استعفای مزبور متضمن چه آثاری خواهد بود. آیا دادگاه به استعفای مزبور ترتیب اثر می‌دهد؟ در صورت پذیرش استعفا، تأثیر آن بر جریان دادرسی چه خواهد بود؟

برای پاسخ به سؤالات مزبور باید توجه داشت که از سویی، ممکن است صدور رأی مستلزم تحقیقاتی باشد. در این صورت در مواردی ممکن است دادرسی توقیف گردد. البته استعفای وکیل موجب تجدید جلسه نخواهد شد. در مواردی نیز ممکن است نیاز به توقیف دادرسی نبوده، دادگاه حسب مورد با اخذ توضیح یا بدون آن، اقدام به تصمیم‌گیری می‌نماید.

توقیف دادرسی به مدت حداکثر یک ماه

همان‌طور که بیان شد، دادگاه به محض اطلاع از استعفای وکیل، مکلف است مراتب استعفا را به اطلاع موکل برساند و دادرسی را تا مراجعه موکل و یا معرفی وکیل جدید حداکثر به مدت یک ماه متوقف نماید. بنابراین با توجه به ماده ۳۹ می‌توان گفت در صورت استعفای وکیل در جلسه دادرسی و اطلاع دادگاه، مرجع قضایی باید این امر را به اطلاع موکل برساند و دادرسی را به مدت حداکثر یک ماه متوقف نماید. سؤالی که در این قسمت به مناسبت مطرح می‌شود این است که توقیف دادرسی در ماده ۳۹ به چه معنی است؟

برای پاسخ به سؤال مزبور باید گفت در قانون آیین دادرسی مدنی توقیف دادرسی به دو معنی به کار رفته است: ۱. توقیف به معنای انقطاع ۲. توقیف به معنای تعلیق. قانون‌گذار در برخی از مواد از جمله ماده ۱۹، ۳۹، ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، از واژه توقیف و توقیف استفاده نموده است. با کمی تأمل می‌توان دریافت که منظور قانون‌گذار در تمام موارد یکسان نیست. به‌عنوان نمونه، قانون‌گذار در ماده ۱۹ توقف را به معنای تعلیق دانسته است. به این معنا که دادرسی با همان صورت با همان اصحاب دعوا همچنان ادامه خواهد یافت. لیکن به دلیل آن که رسیدگی به دعوا منوط به رسیدگی به امر دیگری است در صلاحیت دادگاه دیگر می‌باشد، دادگاه رسیدگی را تا اتخاذ تصمیم در مرجع دیگر متوقف می‌نماید. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این مورد نیازی به صدور قرار توقیف دادرسی نیست، بلکه صرفاً جریان دادرسی مدتی تعلیق می‌شود.

اما گاهی قانون‌گذار توقیف را به معنای انقطاع در جریان دادرسی می‌داند. در این حالت بر خلاف مورد پیشین در وضعیت اصحاب دعوا تغییر داده می‌شود. زیرا به واسطه بروز وقایعی چون فوت یا حجر اصحاب دعوا، ادامه‌ی رسیدگی به طرفیت آن‌ها امکان‌پذیر نیست. بنابراین دادگاه با صدور قرار توقیف دادرسی در جریان دادرسی انقطاع ایجاد می‌نماید تا بعد از رفع مانع، دادرسی را حسب مورد به طرفیت قائم مقام یا نماینده قانونی ادامه دهد.^۱

حال باید دید منظور قانون‌گذار از توقف در ماده ۳۹ چیست. آیا مقصود از توقف، تعلیق دادرسی است که نیازمند صدور قرار نخواهد بود یا منظور انقطاع است که مستلزم صدور قرار خواهد بود؟

قانون‌گذار در ماده ۱۰۵، فوت، حجر و یا زوال سمت نمایندگان را در صورتی موجب توقیف دادرسی می‌داند که در نصوص دیگر قانونی اثر زوال سمت را پیش‌بینی نکرده

۱. برای ملاحظه تفکیک مزبور، رک. (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۳۰۳؛ بهرامی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳؛ متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۳۳۲) و برای ملاحظه تبیین متفاوت از مفهوم توقیف، رک. (صدر زاده افشار، ۱۳۷۹، ص ۳۶۲؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰).

باشد. از آنجا که قانون‌گذار زوال سمت وکیل را به‌نحو جداگانه مورد بررسی قرار داده است، می‌توان نتیجه گرفت که فوت، حجر، عزل و استعفای نماینده‌ی قراردادی مشمول ماده ۱۰۵ قرار نمی‌گیرد، (شمس، ۱۳۸۷، ص ۵۹) و از موجبات صدور قرار توقیف دادرسی نیست. به دیگر سخن، زوال سمت در ماده ۱۰۵ تنها ناظر به ولی، وصی، قیم و متولی وقف است (مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۲۶۹). به‌ویژه این‌که در خصوص زوال سمت نماینده قراردادی، امکان ادامه دادرسی به طرفیت اصحاب اصلی دعوا یا نماینده قراردادی جدید وجود دارد. بنابراین از این جهت نیز ماده ۱۰۵ منصرف از زوال سمت نماینده قراردادی به‌نظر می‌رسد. به‌علاوه، شمول حکم ماده ۱۰۵ بر مسأله مورد بررسی (استعفای وکیل) موجب سوءاستفاده و تبانی وکیل و موکل برای ایجاد اطاله در دادرسی و مآلاً تضییع حق طرف مقابل می‌گردد. بنابراین به‌نظر می‌رسد استعفای وکیل موجب صدور قرار توقیف دادرسی نخواهد بود و توقف در ماده ۳۹ در معنای تعلیق قابل تفسیر است. یعنی دادگاه تا معرفی وکیل جدید توسط موکل یا حضور خود وی دادرسی را حداکثر به مدت یک ماه به حال معلق در می‌آورد.

عدم تجدید جلسه دادرسی

به موجب ماده ۴۳، «عزل یا استعفاء وکیل یا تعیین وکیل جدید باید در زمانی انجام شود که موجب تجدید جلسه دادگاه نگردد، در غیر این صورت دادگاه به این علت جلسه را تجدید نخواهد کرد».

به نظر می‌رسد، علت پیش‌بینی حکم ماده ۴۳ جلوگیری از سوءاستفاده است. زیرا در صورت امکان تجدید جلسه دادرسی، موجبات سوء استفاده وکیل و موکل فراهم می‌آید و زمینه تبانی آن دو جهت اطاله دادرسی مهیا خواهد شد. بنابراین قانون‌گذار استعفای وکیل در جلسه دادرسی را حتی به قیمت از دست رفتن حقوق موکل وی از موجبات تجدید جلسه دادرسی نمی‌داند. در این راستا، همان‌گونه که برخی از حقوق‌دانان بیان نموده‌اند، رویه‌ی قضایی نیز سخت‌گیری نموده، اقدامات ندانسته وکیل و تقصیرات وی را موجب تجدید اعمال دادگاه و نقض تصمیمات آن نمی‌داند (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۳۹۴).

برای جمع بین ماده ۳۹ که توقیف دادرسی به مدت حداکثر یک ماه را پیش‌بینی نموده و ماده ۴۳ مذکور در فوق، باید گفت همان‌گونه که برخی از حقوق‌دانان بیان داشته‌اند،

استعفا همان طور که باعث توقیف حداکثر یک ماهه دادرسی برای تشکیل جلسات بعدی می شود، اما موجب تجدید جلسه دادرسی که استعفا در آن اعلام شده است، نمی گردد (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۸؛ شمس، ۱۳۸۶، ص ۱۸۳). به نظر می رسد، هدف قانون گذار از دو مقرره مورد بررسی، جمع بین دو مصلحت به ظاهر متعارض، بوده است. از سویی، شایسته است تا حدی که به حقوق دیگران لطمه وارد نیاید، موکل از استعفای نابهنگام وکیل خود زیان نبیند و حق دفاع خود را از دست ندهد. از سوی دیگر، احتمال تبانی میان وکیل و موکل و قصد اطاله دادرسی توسط ایشان وجود دارد و باید به نحوی عمل نمود که از اطاله بلاجهت دادرسی جلوگیری شود.

با پذیرش عدم تجدید جلسه دادرسی در اثر استعفا وکیل ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد؛ بدیهی است با توجه به جایز بودن عقد وکالت، در اثر استعفای وکیل، سمت وی زایل می گردد. عدم تجدید جلسه به دلیل استعفای وکیل که مبتنی بر پیش گیری از اطاله دادرسی است، تأثیری بر زوال سمت وی ندارد. در نتیجه در اثر اعلام استعفا، دادگاه ضمن ادامه رسیدگی، به دلیل فقدان سمت وکیل مزبور، از استماع اظهارات وکیل و پذیرش اقدامات وی (به عنوان وکالت) جلوگیری خواهد نمود. همان گونه که برخی از نویسندگان بیان داشته اند، در معرض تضییع قرار داشتن حقوق موکل و نامناسب بودن زمان استعفا از حیث تأثیر منفی بر حقوق موکل تأثیری در مسأله ندارد (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۲).

نکته قابل توجه دیگر این است که ممکن است در اثر استعفای نابهنگام وکیل، خسارتی به موکل وارد آید. در این صورت همان گونه که در مبحث پیشین بیان شد، وکیل متخلف علاوه بر مسؤولیت انتظامی (موضوع بند ۵ ماده ۷۷ اصلاح آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مسؤولیت انتظامی)، به موجب ماده ۱ قانون مسؤولیت مدنی و در صورت اجتماع ارکان مسؤولیت مدنی، مسؤول جبران خسارت نیز خواهد بود.

فرض عدم نیاز به توقیف دادرسی

در برخی موارد استعفای وکیل تأثیری بر جریان دادرسی ندارد. زیرا تحقیقات در مرحله پایانی قرار داشته، حسب مورد پرونده با اخذ توضیح و یا بدون آن، آماده صدور

رأی می‌باشد. این قبیل موارد مشمول ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی قرار دارد. به موجب این ماده، «در صورت فوت وکیل یا استعفا یا عزل یا ممنوع شدن یا تعلیق از وکالت یا بازداشت وی، چنانچه اخذ توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، دادگاه مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و با ذکر موارد توضیح به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید در موعد مقرر برای ادای توضیح حاضر شود.»

با توجه به این توضیح، معلوم می‌شود که ماده ۴۰ تعارضی با ماده ۳۹ که سخن از توقیف یک‌ماهه دادرسی نموده، ندارد. زیرا در فرضی که استعفای وکیل در زمانی رخ داده که پرونده بدون اخذ توضیح یا نهایتاً با اخذ توضیح و بدون نیاز به رسیدگی بیش‌تر، آماده صدور رأی می‌باشد، موضوع مشمول ماده ۴۰ بوده، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد. در این راستا، برخی از نویسندگان اظهار نموده‌اند که آثار و ضوابط ماده ۳۹ و به عبارتی توقیف دادرسی مربوط به زمانی است که دادرسی هنوز به انتها نرسیده و یا در آغاز راه است (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۲). البته به نظر می‌رسد، این که در جمع میان مواد ۳۹ و ۴۰ سخن از انتها و ابتدای دادرسی مطرح شود، از دقت کافی برخوردار نیست. بلکه مناسب‌تر این است که لزوم یا عدم لزوم تحقیقات بیش‌تر و تشکیل جلسات دیگر به عنوان ضابطه مطرح گردد.

سؤالی که در این خصوص مطرح می‌شود این است که منظور قانون‌گذار از «موعد مقرر» که برای ادای توضیحات توسط موکل یا وکیل جدید وی تعیین می‌شود، چیست؟ بدیهی است «موعد مقرر» مذکور در ماده ۴۰ متفاوت از توقیف حداکثر یک ماهه‌ی دادرسی است که در ماده ۳۹ از آن سخن گفته شده است. به نظر می‌رسد «موعد مقرر» مزبور نوعی موعد قضایی است. در نتیجه از سویی، بر اساس ماده ۴۴۲ تعیین مدت آن از اختیارات دادگاه است. از سوی دیگر، مستفاد از ماده ۴۵۰، تجدید مهلت مزبور اختیار و بعضاً تکلیف دادگاه محسوب می‌شود.

مسأله دیگری که در تفسیر ماده ۴۰ باید مورد بررسی قرار گیرد این است که ممکن است استعفای وکیل در زمانی رخ دهد که نیازی به اخذ توضیح وجود نداشته، پرونده آماده صدور رأی باشد یا این که دادگاه نیاز به اخذ توضیح نداشته، صرفاً منتظر وصول

برخی پاسخ‌ها از جمله پاسخ استعلام به عمل آمده از ثبت است. سؤال این است که آیا در این قبیل موارد نیز دادگاه تکلیف دارد که امر استعفا را به اطلاع موکل برساند؟ به اعتقاد برخی در چنین مواردی ارسال اخطار به موکل ضرورت ندارد و دادگاه حسب مورد پس از تکمیل پرونده (وصول پاسخ استعلام) اقدام به صدور رأی می‌نماید (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳؛ ۱۳۹۰، ص ۱۸۳). ممکن است در تأیید این نظر ادعا شود که تکلیف دادگاه به اطلاع‌رسانی به موکل در خصوص استعفای وکیل، در ماده ۳۹ پیش‌بینی شده است و ماده اخیر ناظر به فرضی است که استعفای وکیل موجب توقف داری می‌شود. بنابراین چنانچه استعفا در زمانی رخ دهد که موجب توقف داری نگردد، دادگاه نیز تکلیفی به ابلاغ مراتب استعفا به موکل نخواهد داشت.

لیکن به نظر می‌رسد از عبارات ماده ۳۹ برداشت نمی‌شود که تکلیف دادگاه به اطلاع‌رسانی به موکل در خصوص استعفای وکیل، مقید به فرضی باشد که استعفای وکیل موجب توقیف داری گردد. بنابراین حسب اطلاق حکم مذکور در صدر ماده ۳۹ دادگاه در هر حال مکلف است مراتب استعفای وکیل را به موکل اعلام نماید. امتیاز تفسیر اخیر علاوه بر هماهنگی آن با اطلاق عبارات ماده ۳۹ در حفظ حقوق موکل است. توضیح این که حقوق موکل در امر داری محدود به داری مرحله نخستین نیست و چنانچه دادگاه مراتب استعفای وکیل را به موکل اطلاع دهد، وی می‌تواند در مراحل بعدی رسیدگی از حقوق خود حفاظت نماید.

استعفای وکیل پس از ختم داری

همان‌طور که بیان شد، وکیل بر طبق قاعده‌ی عمومی می‌تواند در هر برهه‌ای از داری از سمت خود استعفا دهد. به همین جهت ممکن است وکیل دادگستری پس از ختم داری از سمت خویش استعفا دهد. لذا شایسته است اثر استعفا در برهه‌ی زمانی مزبور بر وکیل از جهت تکلیف وی به اطلاع‌رسانی و ضمانت اجرای آن و اختیارات وی در این خصوص بررسی شود و از آنجا که موکل وی نیز به طور حتم تحت تاثیر عمل حقوقی مزبور قرار خواهد گرفت، ضروری است اثر استعفا بر موکل در فرض اطلاع و فرض عدم اطلاع مورد کنکاش قرار گیرد. در پایان نیز لازم است اثر استعفای پس از ختم داری بر

دادگاه از حیث تکالیف احتمالی آن بررسی شود.

اثر استعفا بر وکیل

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، مواردی پیش خواهد آمد که وکیل پس از ختم دادرسی از سمت خود استعفا می‌دهد. بنابراین برای او لازم است که برای مصون ماندن از مسؤولیت مدنی و انتظامی، دادگاه و موکل را از این امر آگاه سازد. در واقع، وکیل با این ترتیب، خود را در برابر ضمانت اجراهای تکلیف به اطلاع‌رسانی ایمن می‌سازد و چنانچه از حسن نیت برخوردار باشد برای حفظ حقوق موکل خود از اختیاراتی که استثنائاً قانون‌گذار در اختیار وی گذارده است استفاده خواهد نمود.

تکلیف به اطلاع‌رسانی و ضمانت اجرا

تکلیف به اطلاع‌رسانی به‌عنوان یکی از وظایف وکیل در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفت. چنانچه وکیل حق دادرسی در دادگاه بالاتر را داشته باشد، حتی پس از ختم دادرسی نیز ضرورت دارد دادگاه و موکل خود را از استعفای خویش آگاه سازد. زیرا چنانچه وکیل پس از ختم دادرسی از سمت خود استعفا نماید و موکل خود و حتی دادگاه را در جریان این امر قرار ندهد، دادگاه به تصور بقای وکالت وی و دلیل اختیار او برای مراحل بعدی رسیدگی، دادنامه را به وکیل ابلاغ می‌نماید. در این صورت استعفای وکیل و عدم اقدام لازم برای حفظ حقوق موکل ممکن است مسؤولیت وکیل را در پی داشته باشد. در این راستا، توجه به ماده ۴۵ شایسته است. به‌موجب این ماده، «وکیلی که در وکالت نامه حق اقدام یا حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور را داشته باشد، هرگاه پس از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن، استعفاء و از رؤیت رأی امتناع نماید، باید دادگاه رأی را به موکل ابلاغ نماید. در این صورت ابتدای مدت تجدیدنظر و فرجام، روز ابلاغ به وکیل یاد شده محسوب است مگر این‌که موکل ثابت نماید از استعفاء وکیل بی‌اطلاع بوده، در این صورت ابتدای مدت از روز اطلاع وی محسوب خواهد شد و چنانچه از جهت اقدام وکیل ضرر و زیانی به موکل وارد شود، وکیل مسؤول می‌باشد...»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ماده مذکور به مسؤولیت مدنی وکیل به دلیل استعفای نابه‌هنگام و عدم اطلاع آن به موکل اشاره نموده است. البته حکم مزبور مصداقی از قاعده

عام مسئولیت مدنی و منطبق بر ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی و سایر مبنای مسئولیت مدنی از قبیل تسبیب و قاعده‌ی غرور است. بدیهی است پیش‌بینی مسئولیت مدنی به‌خوبی دلالت بر تکلیف وکیل مبنی بر اطلاع‌رسانی به موکل دارد.

البته حکم ماده ۴۵ ناظر به استعفای وکیل پس از صدور حکم است. ولی با توجه به این که پس از ختم دادرسی، اصولاً دادگاه حق هیچ اقدامی جز انشای رأی را ندارد، می‌توان گستره زمانی حکم ماده ۴۵ را به مقطع زمانی ختم دادرسی تا صدور رأی نیز توسعه داد.

در خصوص ضرورت اطلاع‌رسانی به دادگاه نیز حکم بند ۵ ماده ۷۷ اصلاح آیین نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری که پیش‌تر تبیین آن گذشت، قابل توجه است. هم‌چنین لازم به یادآوری است که تکلیف اطلاع‌رسانی به دادگاه علاوه بر تکلیف اطلاع‌رسانی به موکل است. به دیگر سخن، وکیل مکلف است به‌رغم اطلاع‌رسانی به موکل، دادگاه را نیز در جریان استعفای خویش قرار دهد. نقض هریک از دو تعهد با ضمانت اجرای مسئولیت انتظامی مواجه خواهد بود.

در نهایت می‌توان در یک جمع‌بندی مختصر با نظر به ماده ۴۵ اثر عدم اعلام استعفای وکیل به دادگاه و موکل را این‌گونه بیان کرد.

عدم اطلاع دادگاه از استعفا

در این فرض از آنجا که دادگاه هم‌چنان وکیل را دارای سمت می‌داند، دادنامه را به وی ابلاغ می‌نماید. و با وجود امتناع وکیل و ابلاغ مجدد به موکل، مهلت تجدید نظر با توجه به ماده ۴۵ از زمان ابلاغ به وکیل محسوب می‌شود، اگر موکل نیز از استعفای وی مطلع باشد. البته همان‌طور که گفته شد، وکیل به دلیل عدم اطلاع‌رسانی به دادگاه هم‌چنان دارای مسئولیت انتظامی است. اما اگر موکل نیز بی اطلاع باشد مهلت تجدید نظر و یا فرجام از زمان اطلاع موکل محسوب خواهد شد و مسئولیت مدنی و انتظامی وکیل قطعی است.

عدم اعلام به موکل

مهم‌ترین اثر عدم اعلام به موکل تغییر مبدأ مهلت تجدید نظر و یا فرجام است. چنانچه اگر در زمان ابلاغ به وکیل موکل از استعفا بی اطلاع باشد، مبدأ مهلت پس از اثبات عدم

آگاهی از زمان اطلاع محسوب خواهد شد. و وکیل دارای مسؤولیت نیز خواهد بود. اما چنانچه موکل از استعفا در زمان ابلاغ به وکیل مطلع باشد، مبدأ مهلت تجدید نظر همان ابلاغ به وکیل خواهد بود.

اختیارات وکیل پس از استعفا

به موجب قسمت اخیر ماده ۴۵، بنا به مصالحی (حمایت از حقوق موکل)، اختیارات استثنایی برای وکیل پیش‌بینی شده است. به موجب مقرره مزبور، از سویی، دادخواست تجدیدنظر و فرجام‌خواهی وکیل مستعفی قبول خواهد شد. از سوی دیگر، وکیل مزبور می‌تواند دادخواست ناقص تقدیم دارد. در ادامه به بررسی دو حکم استثنایی مزبور می‌پردازیم.

تقدیم دادخواست توسط وکیل فاقد سمت

بدیهی است به دلیل جواز عقد وکالت، به محض استعفا توسط وکیل، وی سمت خود را از دست خواهد داد و دیگر هیچ اقدامی از طرف وی به‌عنوان وکیل قابل پذیرش نخواهد بود. با این همه قانون‌گذار به منظور حمایت از حقوق دادرسی موکل، به‌رغم فقدان سمت وکیل مستعفی و اطلاع از استعفای وی، به‌طور استثنایی دادخواست شکایت (تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی) وکیل مستعفی را مورد پذیرش قرار داده است.

در خصوص حکم استثنایی مزبور توجه به چند نکته شایسته است. برخی با انتقاد از حکم مزبور، مدعی شده‌اند که وکیلی که در زمان ابلاغ رأی اعلام استعفا می‌نماید، قصد ادامه وکالت ندارد. بنابراین سخن گفتن از تقدیم دادخواست شکایت توسط وی بی‌معنی خواهد بود (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۹). در پاسخ باید گفت، هرچند وکیل مستعفی قصد ادامه وکالت در دعوی مورد نظر را ندارد، لیکن ممکن است از سویی، برای حفظ حقوق دادرسی موکل (حق شکایت نسبت به رأی) و از سوی دیگر، برای پیش‌گیری از مسؤولیت مدنی و انتظامی خود در اثر استعفای نابهنگام، انجام اقدامات حداقلی را لازم بداند و به‌رغم استعفا، اقدام به تقدیم دادخواست شکایت (هرچند به صورت ناقص) بنماید تا فرصت شکایت منقضی نگردد.

نکته دیگر در خصوص حکم قسمت اخیر ماده ۴۵ این است که حکم مزبور استثنایی بوده، باید به قدر متیقن آن بسنده نمود. بنابراین وکیل مستعفی فقط حق تقدیم دادخواست

تجدیدنظرخواهی و دادخواست فرجام‌خواهی دارد. بنابراین از سویی، وی حق اقدامات بیش‌تری در این مرحله‌ها را ندارد. از سوی دیگر، وی حق تقدیم دادخواست اعاده دادرسی، اعتراض ثالث و امثال آن را نیز ندارد.

تقدیم دادخواست ناقص توسط وکیل

پس از این که ماده ۳۹ تقدیم دادخواست تجدیدنظر و فرجام از وکیل مستعفی را مورد قبول قرار داد، به موجب قسمت انتهایی ماده مقرر شده که اگر دادخواست ناقص باشد، مدیر دفتر دادگاه به موکل اخطار می‌کند که نقص آن را بر طرف نماید.

برخی تصور نموده‌اند که حکم مزبور تأکید بر امری واضح است و تأکید قانون‌گذار در این خصوص، ضروری نیست (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶). لیکن باید گفت حکم مزبور تکرار غیرضرور حکم ماده ۵۴ نیست. بلکه متضمن حکم جدیدی است. توضیح این که اصولاً وکیل دادگستری حق ندارد دادخواست را به‌نحوی تقدیم نماید که موجب اخطار رفع نقص گردد. در این خصوص بند ۷ ماده ۴۴ اصلاح آیین‌نامه اجرایی لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مقرر می‌دارد: «وکلا موظفند به‌منظور جلوگیری از اطاله رسیدگی یا ارجاع پرونده به شعب خاصی دادخواست ناقص نداده، بی‌دلیل به ایرادات دادرسی متوسل نشوند.» هم‌چنین بند ۱۳ ماده ۷۷ آیین‌نامه مزبور در خصوص وکیلی که اقدام به تنظیم دادخواست ناقص می‌نماید، مجازات انتظامی درجه ۴ (کاهش حدود صلاحیت و تنزیل درجه) را مقرر نموده است. در واقع قانون‌گذار از وکلای دادگستری توقع داشته که برای حفظ حقوق موکل خود، جلوگیری از اطاله دادرسی و نیز اجتناب از برخی اقدامات غیر اخلاقی و دور از شأن وکالت، در تقدیم دادخواست دقت کافی نموده، به‌نحوی عمل نمایند که دادخواست تقدیمی ایشان با اخطار رفع نقص مواجه نشود. با این همه در فرض خاص مذکور در ماده ۴۵، وکیل دادگستری حق دارد دادخواست ناقص تقدیم دارد. بدیهی است از سویی، اقدام مزبور تخلف انتظامی نبوده و از سوی دیگر، حسب صریح ماده ۴۵، اخطار رفع نقص خطاب به خود موکل انجام خواهد شد.

اثر استعفا بر موکل

استعفای وکیل پس از ختم دادرسی از چند جهت نسبت به موکل دارای اثر خواهد بود.

از سویی، باید دید در صورت ابلاغ رأی به وکیل مستعفی، مبدأ مهلت تجدیدنظر و یا فرجام برای موکل چه زمانی خواهد بود؟ از سوی دیگر، باید مسئولیت یا مسئولیت‌های احتمالی وکیل در برابر موکل را مورد بررسی قرار داد.

مبدأ مهلت شکایت از رأی

در صورت استعفای وکیل پس از ختم دادرسی، باید به این سؤال پاسخ داد که مبدأ مهلت شکایت از رأی چه تاریخی است. برای پاسخ به این سؤال، مقررات قانون آیین دادرسی مدنی جدید و قدیم دارای تفاوت است.

به موجب ماده ۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸، «وکیلی که در وکالت‌نامه حق دادرسی در دادگاه بالاتر هم به او داده شده و مجاز برای دادرسی در دادگاه بالاتر باشد و یا حق تعیین وکیل مجاز برای دادرسی در دادگاه بالاتر داشته باشد، هرگاه پس از صدور رأی و یا در موقع ابلاغ استعفا کند و از رؤیت امتناع نماید، مؤثر در امر ابلاغ نیست و ابتداء مدت پژوهش یا فرجام از روز ابلاغ به وکیل محسوب است...» همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بر اساس ماده مزبور، در هر حال مبدأ مهلت شکایت از رأی، تاریخ ابلاغ به وکیل مستعفی است حتی اگر موکل از این مسأله بی‌اطلاع بوده باشد. البته به موجب ماده مزبور، موکل حق مطالبه ضرر و زیان از وکیل موصوف را دارد.

برای ملاحظه رویکرد قانون آیین دادرسی مدنی کنونی نسبت به مسأله مورد بررسی، توجه به ماده ۴۵ قانون و سیر تقنینی آن شایسته است. ماده مزبور در زمان تصویب با فراز و نشیب همراه بود. به موجب متن اولیه ماده ۴۵ که در جلسه ۲۷۵ دور پنجم مجلس شورای اسلامی مورخ ۱۳۷۸/۲/۱۴ به تصویب رسید، «وکیلی که در وکالت‌نامه حق اقدام یا حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور را داشته باشد، هرگاه پس از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن استعفاء و از رؤیت رأی امتناع نماید، مؤثر در امر ابلاغ نیست و ابتدای مدت تجدیدنظر و فرجام روز ابلاغ به وکیل یاد شده محسوب خواهد شد و چنانچه از این حیث ضرر و زیانی به موکل وارد شود، وکیل مسؤول خواهد بود.» متن مزبور نیز همانند ماده ۶۷ قانون سابق، به صورت مطلق مبدأ شروع مهلت را تاریخ ابلاغ به وکیل مستعفی معرفی نموده بود و برای موکل ناآگاه از ابلاغ رأی امتیاز

جداگانه‌ای قائل نبود و موکل زیان دیده صرفاً حق مطالبه خسارت از وکیل را دارا بود. این مصوبه به دلیل تضييع حق تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی موکل، مورد ایراد شورای نگهبان قرار گرفت.

به همین جهت طی جلسه ۳۳۹ دور پنجم مجلس شورای اسلامی مورخ ۱۳۷۸/۹/۲۱ و جلسه ۳۷۱ دور مزبور مورخ ۱۳۷۹/۱/۲۱، متن مذکور اصلاح و مآلاً به صورت متن فعلی قانون مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفت. به موجب این ماده، «وکیلی که در وکالت‌نامه حق اقدام یا حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور را داشته باشد، هرگاه پس از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن، استعفاء و از رؤیت رأی امتناع نماید، باید دادگاه رأی را به موکل ابلاغ نماید. در این صورت ابتدای مدت تجدیدنظر و فرجام، روز ابلاغ به وکیل یاد شده محسوب است مگر این که موکل ثابت نماید از استعفاء وکیل بی اطلاع بوده، در این صورت ابتدای مدت از روز اطلاع وی محسوب خواهد شد و چنانچه از جهت اقدام وکیل ضرر و زبانی به موکل وارد شود، وکیل مسؤول می باشد. در خصوص این ماده، دادخواست تجدیدنظر و فرجام وکیل مستعفی قبول می شود و مدیر دفتر دادگاه مکلف است به طور کتبی به موکل اخطار نماید که شخصاً اقدام کرده یا وکیل جدید معرفی کند و یا اگر دادخواست ناقص باشد، نقص آن را بر طرف نماید.»

همان گونه که ملاحظه می شود، هدف قانون‌گذار حمایت از حق شکایت موکل نسبت به رأی دادگاه است. به موجب ماده ۴۵، هر چند اصولاً مبدأ محاسبه مهلت‌ها، تاریخ ابلاغ به وکیل مستعفی است، لیکن در صورت اثبات بی‌اطلاعی موکل از استعفاء وکیل، ابتدای مهلت از روز اطلاع موکل محسوب خواهد شد.

سوالی که در خصوص حکم اخیر ممکن است به ذهن برسد، این است متعلق اطلاع موکل چیست؟ به دیگر سخن، اطلاع موکل از چه مطلبی ابتدای مهلت به شمار می آید؟ آیا اطلاع موکل از استعفا منظور بوده یا اطلاع وی از رأی دادگاه؟ با توجه به ظاهر ماده ۴۵ و نحوه نگارش آن، به نظر می رسد ملاک تاریخ اطلاع موکل از استعفاء وکیل است. به ویژه این که اگر تاریخ اطلاع از رأی ملاک می بود، باید سخن از تاریخ ابلاغ رأی به موکل به میان می آمد. زیرا در فرض مورد بررسی، دادگاه تکلیف به ابلاغ مجدد رأی به موکل نیز دارد.

ترتیبات مقرر در ماده ۴۵ از این جهت که در صدد حمایت از موکل در برابر اقدام زیان‌بار وکیل است، قابل تحسین می‌باشد ولی به دلیل تبعات نامطلوبی که ایجاد می‌نماید، شایسته اصلاح است. این که مبدأ مهلت شکایت، روز اطلاع موکل از استعفای وکیل دانسته شده، در عمل قطعی و نهایی شدن آرای دادگاه‌ها را در معرض تردید قرار می‌دهد (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۹؛ زراعت و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۴۷). چه بسا موکل به‌رغم ابلاغ رأی به وی، به اعتماد بقاء رابطه وکالت و تصور اقدام به‌هنگام توسط وکیل، هیچ اقدامی برای شکایت نسبت به رأی نمی‌نماید و مدت‌ها بعد متوجه استعفای وکیل خود می‌شود. بنابراین پس از مدت‌ها معلوم می‌شود که رأی مزبور بسته به مورد، هنوز قطعی یا نهایی نشده است. این در حالی است که منافع طرف مقابل اقتضا می‌کند که سریع‌تر و البته به‌نحو مطمئن، رأی صادره قطعی و نهایی شده، دل‌نگران ادعای احتمالی طرف مقابل از استعفای وکیلش (آن‌هم تا مدت‌ها بعد) نباشد. امری که با وجود ماده ۴۵، ممتنع است.

به‌علاوه باید توجه داشت که حکم ماده ۴۵ زمینه تبانی وکیل و موکل برای اطاله دادرسی را نیز فراهم می‌آورد. توضیح این که ممکن است وکیلی به منظور تأخیر در حصول رأی قطعی یا نهایی، در زمان ابلاغ رأی ضمن اعلام استعفا از قبول ابلاغ رأی خودداری نماید و عملاً زمینه ادعای بعدی موکل مبنی بر عدم اطلاع از استعفای وکیل و مآلاً تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی با تأخیر فراوان را فراهم سازد. بنابراین به‌رغم اعتقاد کسانی که احتساب روز ابلاغ به وکیل را به عنوان مبدأ شکایت از رأی امری خلاف منطق می‌دانند (ابدالی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۹)، باید گفت حکم مقرر در ماده ۴۵ از این جهت که اصل را بر اعتبار ابلاغ به وکیل در نظر گرفته، منطقی و استثنای آن قابل انتقاد است.

پیشنهاد برخی از نویسندگان (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶) مبنی بر اعلام استعفای وکیل به موکل در ضمن ابلاغ رأی به وی، می‌تواند راه‌کاری برای برون‌رفت از مشکل پیش‌گفته باشد. بدین ترتیب لأقل در تاریخ ابلاغ رأی به موکل، اطلاع وی از استعفای وکیل اثبات‌شده محسوب است و از ادعاهای احتمالی بعدی مبنی بر عدم اطلاع از استعفا (به‌رغم ابلاغ رأی) جلوگیری خواهد شد. البته باید باید اذعان نمود که پیشنهاد مزبور تکلیف محاکم و مدیران دفاتر دادگاه‌ها نبوده، در نتیجه کامل نمی‌نماید و اصلاح ماده ۴۵ لابدمنه

است.

نکته‌ای که در پایان این قسمت شایسته بررسی است، پاسخ به این سؤال است که چنانچه امور دیگری غیر از رأی، (مانند اخطار رفع نقص، نظریه کارشناس، دستور تودیع هزینه آگهی یا کارشناسی و ...) به وکیل ابلاغ شود و وکیل مزبور به دلیل استعفا از پذیرش آن امتناع کند، تکلیف چیست؟ آیا در فرض عدم اطلاع موکل از استعفای وکیل، ابلاغ مزبور معتبر است یا باید مراتب به شخص موکل ابلاغ گردد؟ از سویی، ممکن است با استناد به ملاک واحد حکم ماده ۴۵، در این خصوص نیز معتقد شد که دادگاه مکلف است مجدداً مراتب را به شخص موکل ابلاغ نماید و شروع مهلت‌ها نیز اصولاً از تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه می‌شود، مگر این‌که موکل عدم اطلاع خود را ثابت نماید که در این صورت مهلت از تاریخ اطلاع وی شروع می‌شود. از سوی دیگر، ممکن است با تفسیر مضیق ماده ۴۵، حکم آن را در موارد مورد بررسی قابل اجرا ندانست. به‌رغم انتقادی که به حکم ماده ۴۵ وجود دارد، تا زمان حاکمیت مقرر مزبور، ملاک آن در موارد مورد بررسی قابل اعمال به‌نظر می‌رسد. نظر اقلیت قضات دادگستری شاهرود طی نشست قضایی تیرماه ۱۳۸۴ (مجموعه نشست‌های قضایی مسایل آیین دادرسی مدنی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۳) و رأی شماره‌ی ۱۲۷۲-۳۴/۶/۲۲-شعبه‌ی ۴ دیوان عالی کشور مؤید برداشت مزبور است. به‌موجب رأی اخیر، «اگر وکیل پژوهش‌خواه موقع ابلاغ رفع نقص دادخواست پژوهشی از وکالت او استعفا دهد، اصدار قرار رد دادخواست به علت عدم رفع نقص بدون اخطار به خود پژوهش‌خواه که پرداخت هزینه دادرسی با او بوده است صحیح نمی‌باشد.» (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۱۳۹).

حق تعقیب

همان‌طور که در مبحث پیش بیان شد، موکل در فروضی حق تعقیب مدنی و انتظامی علیه وکیل خود را دارد که قانون‌گذار نیز در ماده ۴۵ به آن اشاره نموده است. با توجه به بررسی مسایل مزبور در مبحث پیشین، از طرح دوباره آن اجتناب می‌شود.

لیکن تذکر این نکته شایسته است که در خصوص قلمرو اجرایی ماده ۴۵، هرچند عدم اعلام استعفا توسط وکیل به موکل تقصیر محسوب می‌شود، لیکن احراز رابطه علیت میان

تقصیر محسوب و زیان موکل ناشی از استفاده از فرصت شکایت و امثال آن، دشوار است. زیرا همان‌گونه که بیان شد، از سویی، امر ابلاغ خطاب به موکل تجدید می‌شود و از سوی دیگر، در صورت اثبات عدم آگاهی موکل از استعفای وکیل، مهلت‌های وی از تاریخ اطلاعش شروع می‌شود. با این توضیح، حکم مقرر در ماده ۴۵ مبنی بر این‌که «چنانچه از جهت اقدام وکیل ضرر و زیانی به موکل وارد شود، وکیل مسؤول می‌باشد»، به دشواری مصداق پیدا می‌کند. (شمس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۹؛ زراعت و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۴۷).

اثر استعفا بر دادگاه

برای بررسی اثر استعفای وکیل بر دادگاه، باید میان دو فرض تفکیک نمود. از سویی، ممکن است وکیل مراتب استعفای خود را به دادگاه اعلام نموده باشد و از سوی دیگر، ممکن است دادگاه از استعفای وکیل بی‌اطلاع مانده باشد.

پرواضح است که چنانچه وکیل پس از ختم دادرسی و قبل از ابلاغ رأی، دادگاه را در جریان استعفای خویش قرار دهد، مرجع قضایی به واسطه‌ی فقدان سمت، دادنامه را ابتداءً به موکل وی ابلاغ می‌نماید. البته در این مورد در صورت اثبات عدم اطلاع موکل از استعفا، مهلت شکایت از تاریخ اطلاع وی محاسبه خواهد شد.

چنانچه به‌رغم استعفای وکیل پس از ختم دادرسی، دادگاه در جریان موضوع قرار نگرفته باشد، بدیهی است رأی به وکیل ابلاغ می‌شود و در صورت عدم امتناع وکیل از قبول آن، ابلاغ مزبور دارای اعتبار قانونی است. در این میان تفاوتی بین اطلاع موکل و عدم اطلاع او از حیث تکلیف دادگاه، وجود ندارد. البته بدیهی است فرض اطلاع یا عدم اطلاع موکل در مسؤولیت مدنی وکیل دارای اثر خواهد بود.

نتیجه

نتیجه جواز عقد وکالت این است که وکیل دادگستری نیز هر زمان ممکن است از سمت خود استعفا دهد. لیکن با توجه به آثار بسیار مهم استعفا، وی مکلف است مراتب را به دادگاه و موکل اعلام نماید. بدیهی است عدم اطلاع‌رسانی توسط وکیل از سویی، قطعاً مسؤولیت انتظامی در پی داشته، موکل می‌تواند و دادگاه نیز می‌تواند و بلکه باید، مراتب را جهت رسیدگی در دادرسی انتظامی وکلا، به کانون وکلا اعلام نماید. از سوی دیگر، در

صورت اجتماع ارکان مسؤولیت به‌ویژه احراز رابطه سببیت میان تقصیر و کیل و زیان موکل، مسؤولیت مدنی و کیل مسلم است.

استعفای وکیل بسته به زمان آن آثار متعددی نسبت به خود وی، موکل و دادگاه خواهد داشت. در خصوص اثر استعفا بر دادگاه باید گفت، دادگاه ناآگاه از استعفا، وکیل را همچنان دارای سمت می‌داند. لیکن در صورت اطلاع از سویی، اصولاً به اقدامات و دفاعیات بعدی وی ترتیب اثر نخواهد داد و از سوی دیگر، ضمن تجدید برخی ابلاغ‌ها خطاب به موکل، بدون این که جلسه دادرسی را تجدید نماید، حداکثر به مدت یک ماه دادرسی را متوقف خواهد نمود. البته در صورتی که صدور حکم صرفاً با اخذ توضیح از موکل یا حتی بدون آن عملی باشد، دادرسی توقیف نیز نخواهد شد.

بدیهی است وکیل مستعفی حق اقدام جدید به‌عنوان وکالت ندارد. با این همه، به‌طور استثنایی دادخواست شکایت (تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی) از وکیل مستعفی پذیرفته می‌شود. وکیل مزبور می‌تواند در این مورد دادخواست ناقص تقدیم نماید، در حالی که اصولاً تقدیم دادخواست ناقص توسط وکیل دادگستری تخلف انتظامی محسوب می‌شود.

ابتکار ماده ۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی نسبت به قانون سابق در این است که در فرض اثبات عدم اطلاع موکل از استعفای وکیل، شروع مهلت تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از رأی را تاریخ اطلاع موکل دانسته است. هرچند حکم مزبور که ملاک آن در سایر موارد نیز قابل استفاده است، در صدد حمایت از موکل در قبال سهل‌انگاری و تخلف وکیل بوده، لیکن دارای تبعات نامطلوب در نظام دادرسی است. توضیح این که از سویی، موجب تزلزل و تردید در تشخیص آرای قطعی و نهایی و در نتیجه تضییع حقوق طرف مقابل گردیده و از سوی دیگر، زمینه تبانی وکیل و موکل برای اطاله دادرسی را فراهم می‌آورد. به همین جهت تا زمان حاکمیت ماده ۴۵، پیشنهاد می‌شود دادگاه‌ها ضمن تجدید ابلاغ رأی به موکل به‌عنوان تکلیف مقرر در ماده ۴۵، مراتب استعفای وکیل را نیز به وی اعلام نمایند. به علاوه شایسته است قانون‌گذار با اصلاح ماده مزبور، تاریخ ابلاغ به وکیل را معتبر بداند. بدیهی است در این صورت، چنانچه موکل از تقصیر وکیل زیان ببیند، وکیل مسؤول جبران خسارت خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. ابدالی، مهرزاد (۱۳۸۵)، *رویه و آیین دادرسی مدنی*، تهران، نیکان‌اندیش.
۲. اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات (۱۳۸۴)، *مجموعه آیین دادرسی مدنی*، ج ۱، تهران، معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات.
۳. بهرامی، بهرامی (۱۳۸۰)، *آیین دادرسی مدنی (علمی-کاربردی)*، تهران، انتشارات بهنامی.
۴. زراعت، عباس؛ فلاح‌نژاد، فاطمه؛ استادی، مونا (۱۳۸۹)، *آیین دادرسی مدنی*، تهران، دانش‌پذیر.
۵. زراعت، عباس (۱۳۸۹)، *محشای قانون آیین دادرسی مدنی*، تهران، انتشارات ققنوس.
۶. سمایی، عبدالله (۱۳۹۰)، *تخلفات انتظامی وکلای دادگستری و کارآموزان وکالت*، تهران، فردوسی.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۱، تهران، انتشارات دراک.
۸. _____ (۱۳۸۶)، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۲، تهران، انتشارات دراک.
۹. _____ (۱۳۸۷)، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، تهران، انتشارات دراک.
۱۰. صدرزاده، افشار (۱۳۷۹)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب*، تهران، جهاد دانشگاهی.
۱۱. قلی‌زاده، احد (۱۳۸۲)، *آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۳)*، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۱۲. قهرمانی، نصرالله (۱۳۸۴)، *مسئولیت مدنی وکیل دادگستری*، تهران، نسل نیکان.
۱۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲)، *الزام‌های خارج از قرارداد (ضمان قهری)*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۴. کاظمی، محمود (۱۳۸۴)، *آثار تقصیر زیان دیده بر مسئولیت مدنی*، فصلنامه‌ی پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره‌ی ۲۸، زمستان، صفحات ۱۰۹ - ۱۴۲.
۱۵. مهاجری، علی (۱۳۷۹)، *شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب*، ج ۱، تهران، انتشارات گنج دانش.

۱۶. _____ (۱۳۹۰)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، فکرسازان.
۱۷. _____ (۱۳۸۷)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ج ۱، تهران، فکر سازان.
۱۸. متین دفتری، احمد (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران، انتشارات مجلد.
۱۹. مجموعه نشست‌های قضایی مسایل آیین دادرسی مدنی (۱۳۸۷)، ج ۱، تهران، جاودانه.
20. http://www.ical.ir/index.php?option=com_mashrooh&term=13&Itemid=38